

گفتاری دربارهٔ شکنجه و پیشگیری از آن

دکتر محمدعلی اردبیلی

مقدمه

شکنجه نقض آشکار حقوق بشر و رفتاری علیه حرمت و کرامت انسان به شمار می‌رود. مجمع عمومی سازمان ملل این عمل را محکوم و حقوق بین الملل و نیز حقوق داخلی آن را منع نموده است. با این همه، شکنجه متهمان و محکومان پیشینه‌ای به قدمت تاریخ اجتماعی بشر دارد و در این زمان نیز کشورهای اندکی توانسته‌اند از این اتهام خود را مبرا سازند.

شکنجه در معنی خاص هرگونه آزار و اذیت جسمی و روانی است که مأموران دولت یا صاحبان مقام رسمی عمومی در ضمن انجام دادن وظیفه یا به مناسبت شغل خود به قصد اخذ اقرار و کسب اطلاعات از متهم مرتکب می‌شوند. لیکن، در مفهوم عام کلمه به هر نوع رفتار موهن و خشن نسبت به بازداشت‌شدگان اعم از متهم و محکوم اطلاق می‌شود.

شکنجه جرم و از جمله تقصیرات مقامات و مأمورین دولتی محسوب می‌شود.^۱ حکومتها از اجرای شکنجه مقاصد گوناگونی را تعقیب می‌کنند.^۲

۱. فصل دهم قانون مجازات اسلامی (تعمیرات).

۲. کنوانسیون منع شکنجه و دیگر مشقات یا رفتارهای خشن، غیرانسانی یا موهن (مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴) در مبریفی که از شکنجه در مادهٔ یک نقل کرده است غرض از شکنجه را کسب اطلاع، اخذ اقرار، تنبیه کردن، ایجاد رعب و اجبار یا به هر دلیل دیگری که مبتنی بر شکلی از اشکال تمیض باشد شناخته است. برای توضیح و تفصیل بیشتر به مقالهٔ نویسنده با عنوان شکنجه (مجلهٔ تحقیقات حقوقی، شماره ۹، بهار - تابستان ۱۳۷۰) مراجعه کنید.

بی‌گمان، شکنجه اغلب جزئی از برنامه سیاست امنیتی حکومتها است. مفهوم امنیت و لزوم حفظ آن گاه در زبان حکومت‌های خودکامه به گونه‌ای تفسیر می‌شود که هر صدای مخالفی تهدید علیه امنیت به شمار می‌رود. شکنجه در این صورت ابزاری است برای ارباب و ممانعت از پیوستن دیگران به صفوف مبارزان و مخالفان حکومت.

ولی، مهمترین هدف شکنجه، کسب اطلاع و گرفتن اقرار از کسانی است که در آغاز هیچ دلیل قوی علیه آنها در دست نیست و یا بسیار ضعیف است. شکنجه در فقد دلیل، کوتاه‌ترین راهی است برای متهم شناختن خود و پذیرفتن دلایلی در اثبات حقانیت دستگاه قضایی.

شاید بتوان گفت یکی از علل مهم شکنجه در نظام‌های دادرسی مبتنی بر دلایل قانونی، ارزش بسیاری است که برای اقرار به عنوان ملکه دلایل قائل شده‌اند. از این رو، اجبار متهمان به اظهار علیه خود در ضمن تحقیقات، علی‌رغم پیشرفتی که در روش‌های اثبات دعوی حاصل شده، همچنان شیوه‌ای مقبول شناخته شده است. در واقع، نظام‌هایی که به شکنجه یا اذیت و آزار بازداشت‌شدگان متوسل می‌شوند، با این سیاست به ضعف خود در کسب اطلاعات و ناتوانی نیروهای انتظامی و امنیتی در کشف دلایلی که حقیقت را آشکار سازد گواهی می‌دهند.

پیشگیری از شکنجه و منع آن در کشورهایی که با به‌کارگیری شیوه‌های پیشرفته کشف جرم برای اظهارات متهمان و شهود اعتبار اندکی قائل‌اند بسیار موفق بوده است. کافی است ادله مثبت جرم آنچنان قوی باشد که متهمان نتوانند آن را انکار کنند. لیکن، در کشورهایی که ضعف در گردآوری ادله جرم و نقص در نظام دادرسی خصوصاً با نهادن بار دلیل بر عهده مقام قضایی (دادستان یا جانشینان او) مشهود است میل به حفظ این روش و استفاده از آن چنانچه فقط منظور کسب اطلاع و اخذ اقرار از متهمان و شهود باشد بسیار قوی است. سایر بدرفتاریها و ایداء و اذیت بازداشت‌شدگان چه در اثنای بازداشت یا در دوران محکومیت هرچند

به معنی عام کلمه شکنجه قلمداد می‌شود، چون روشی سازمان یافته و معتاد نیست مقابله با آن نیز دشوار نخواهد بود.

یکی از موانع مبارزه با این عادت شوم دلایلی است که بعضی از اهل فضل بر ضرورت حفظ شکنجه اقامه کرده‌اند. این دلایل در روزگار ما نه تازگی دارد و نه استحکام. عموماً کسانی که از شکنجه دفاع کرده‌اند دلایل خود را بر سودمندی این روش استوار ساخته و تلاش نموده‌اند محملی عقلانی برای آن بیابند. ضعف این دلایل در مقام معارضه با بعضی از اصول اخلاقی که مؤید کرامت و ارزش والای انسانی است آشکار است. از این رو، شکنجه رفتاری نفرت‌انگیز و نتایج آن مردود اعلام شده است.

بسیاری از حکومتها سالها است با تمهید یک سلسله اقدامات پیشگیرنده مبارزه‌ای جدی را با این نوع ددمنشی آغاز کرده‌اند. گزارشهایی که از بعضی از این کشورها در دست است نشان می‌دهد که تقریباً در تمام کشورهای مذکور گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع به زور از اشخاص منسوخ شده است. فقط آنچه در این گزارشها از نحوه نگهداری و وضع نامطلوب بازداشتگاهها و زندانها نقل شده آن را رفتاری غیر انسانی و موهن معرفی کرده است.^۳

اگر حکومتها بخواهند پیشگیری از شکنجه، رفتارهای خشن، غیر انسانی و موهن، بخشی از سیاست تأمین امنیت شهروندان به شمار رود ناگزیرند همه کوشش خود را در جهت اتخاذ یک سلسله تدابیر قانونی، قضایی و اداری به کار گیرند. این تدابیر که در بخش دوم این گفتار به صورت اصولی کلی بیان گردیده ضمناً تعهداتی برای مجریان و نیز ناظران اجرای قانون ایجاد خواهد کرد که بعضی از آن در روزگار ما جنبه بین‌المللی دارد. ولی، پیش از آن و در بخش نخست به دلایل کسانی که استفاده از شکنجه را در مواردی خاص ضروری تشخیص داده‌اند خواهیم پرداخت و

3. Aubert (B.), La détention par la police des personnes suspectées d'avoir commis une infraction pénale. Analyse des premiers rapports du Comité pour la prévention de la torture et des peines ou traitements inhumains au dégradants. in, Archives de politique criminelle, n° 17, 1995, pp. 51-66.

نشان خواهیم داد که زیان این قبیل تعدیّات بیش از سودی است که مدافعان شکنجه در طلب کسب آن هستند.



دلایل وجوب شکنجه

در تاریخ اندیشه‌های بشر «سودمندی» یا به زبان دیگر جلب خیر و اعتلای آن به عنوان یک قاعده رفتاری پیروانی دارد و در میان آنها فیلسوفانی بوده‌اند که با اصالت بخشیدن به اجتماع و نیز یگانه انگاشتن منفعت جمع و مصالح حکومت تا به آنجا پیش رفته‌اند که اساس حقوق و آزادیهای فردی را فراموش کرده‌اند. پیروان این نظریه با این که هر یک منفعت عمومی را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند، بر این عقیده که هدف قواعد حقوق تأمین سعادت اجتماع و ایجاد نظم در زندگی همگانی است توافق دارند. آن دسته از نظریه پردازان سیاسی هم که نظام حکومتی را تجلیگاه خواسته‌ها و آرمانهای جمعی پنداشته‌اند، گاه به حدی به دفاع از حقوق دولت مقتدر ملی مبالغه کرده‌اند که منظور از وضع قانون را حفظ دولت در برابر افراد دانسته و یکسره از حمایت افراد در برابر دولت دست کشیده‌اند. از این رو، هنگامی که تعارضی میان منافع دولت از جمله حفظ آن با مصالح انسانی مانند احترام به حقوق و آزادیهای فردی پیش می‌آید از انکار این حقوق و فدا کردن آن هیچ ابا ندارند. شیوه حل این تعارض آنجا که حربه شکنجه راه گشا است بسیار نگران کننده است.

اگر از آن دسته از مدافعان شکنجه که عموماً بر همان برهان قدیمی توسّل به حربه مؤثر یا می‌فشرند بگذریم، کسانی هستند که درباره زشتی و ظالمانه بودن شکنجه تردید ندارند، لیکن به کار بستن آن را در موارد استثنایی و یا با یکبار خصوصاً برای تأمین مصلحتی خاص جایز می‌دانند و چنین استدلال می‌کنند که اگر اسرار و اطلاعات فرد بسیار مهم و فی‌المثل برای حفظ نظام حکومتی دانستن آن

ضروری باشد، در این صورت افساء این اسرار و اظهار این اطلاعات بر فرد واجب است و چنانچه از ابراز آن خودداری کرد به ترک واجب متهّم است و می‌توان او را تعزیر کرد. در این باره با تمسک به قاعده تراحم، چون مصلحت امر واجب و مهم با امر حرامی که مفسده آن در حدّ مصلحت آن واجب نیست تراحم پیدا می‌کند، پذیرفتن اوّلی را ارجح و اوّلی می‌دانند.

این دیدگاه ضمن آنکه حرمت شکنجه را می‌پذیرد، بر چند فرض مبتنی است که مغایرت هر یک با بعض اصول حقوق جزا آنچنان آشکار است که در ردّ آن به استدلال آنچنانی نیاز نیست؛ نخست، کتمان حقیقتی که دانستن آن برای حفظ نظام ضروری است جرم و مقابله با حکومت محسوب می‌شود. دوم، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد متهّم (با فرض اتهام) حقایقی در سینه دارد که از افساء آن امتناع می‌کند. سوم، دانستن این حقایق برای حفظ نظام ضروری است.

در فرض نخست، تا آنجا که می‌دانیم تاکنون کمتر شنیده یا دیده شده است که در نظام قانونگذاری کشورها، کتمان حقیقت ولو بیان آن برای حفظ نظام حکومتی مهم باشد، جرم محسوب و تکلیفی به اظهار آن برای مردم تعیین شده باشد. در دین اسلام حتی پرده پوشی بر حقایق زشت و فاحش اصلی اخلاقی و امری پسندیده شمرده شده است. لو فرض که کتمان حقیقت یا بعض حقایق جرم باشد، آیا اصل قانونی بودن جرم و مجازات که ضامن حقوق و آزادیهای فردی است حکم نمی‌کند که هر کس از پیش تکلیف خود را در این باره بداند؟ آیا قانونگذار موظف نیست در این باره به صراحت حکم مجازات ترک واجبی که کتمان حقیقت نام دارد تعیین کند؟

معمول است اگر کسی به گناهی متهّم بود به اتهام او مطابق آیین دادرسی و با تمام تضمین‌هایی که برای حفظ حقوق متهّمان پیش بینی شده رسیدگی می‌شود. حال، اگر کتمان حقیقت جرم شناخته شود، آیا این اتهام نباید در یک دادرسی عادلانه رسیدگی و اثبات گردد؟ آیا متهّم مانند هر دادرسی دیگر حقّ دفاع از خود را دارد؟

مهم تر از همه، ماهیت مجازات جرم کتمان حقیقت (با فرض جرم بودن) است که بزهکار به تحمل آن محکومیت یافته است. عقیده بر این است که مجرم در صورت محکومیت، تعزیر می گردد و منظور از تعزیر در عمل همان تازیانه است. سؤال این است که آیا تناسبی میان این جرم و مجازات آن دیده می شود؟ آیا مجازات کتمان حقیقت تازیانه و تحقیر و محروم کردن محکوم علیه از کمترین حقوقی است که به موجب قوانین داخلی و معاهدات بین المللی برای هر متهم و محکومی شناخته شده است؟ تناسب میان جرم و مجازات از اصول قانونگذاری کیفری و شرط تأثیر مجازات است. سؤال دیگری که در اینجا مطرح می شود، این است که اگر بپذیریم که کتمان حقیقت جرم و این عمل سزاوار تازیانه است، آیا در اجرای مجازات باید مطابق حکم دادگاه به میزان مقرر در حکم اکتفا کرد یا مادام که متهم لب به سخن نگشوده ضربات تازیانه باید ادامه یابد؟ هرگاه پس از اجرای حکم، متهم همچنان به عهد خود باقی بود و سخنی به زبان جاری نساخت آیا نیاز به محکومیت کیفری جدیدی است؟

در واقع، اکراه و شکنجه متهم عموماً نه برای تنبیه او، بلکه برای شکستن مهر سکوتی است که بر لب زده است. وگرنه چگونه برای ترک واجبی همچون کتمان حقیقت می توان کیفری مانند شلاق (در پذیرفتنی صورت آن) و نه کیفر دیگر را متناسب دانست. بنابراین، رنج و مشقت تحمیلی نه برای ترک تکلیف به عنوان جرمی تام که در گذشته واقع شده و محکوم علیه به این اتهام سزاوار آن است، بلکه برای تکلیفی مانند دادن اطلاعات و بیان حقایق و افشاء اسراری است که در آینده به ادای آن ملزم است. در این حال، تعزیر متهم نه به اتهام کتمان حقیقت، بلکه برای وصول به حقیقت گمشده ای است که شکنجه گر در پی یافتن آن است.

در فرض دوم، باید دانست که دلیل در دادرسی هنگامی اعتبار دارد که برای اثبات امری (جرم) بتوان به آن استناد کرد. وقتی فعل یا ترک فعلی (کتمان حقیقت) جرم نباشد، ادله ای که حکایت از امر مباحی می کند واجد اثر نیست،

حتی اگر متهم به این کتمان حقیقت اقرار و در برابر تقاضای اظهار آن سکوت اختیار کند.

با فرض این که کتمان حقیقت جرم باشد، کسی که مدعی چنین امری است باید بتواند آن را اثبات کند و اگر نتواند ادعای خود را به کرسی بنشاند حکم به برائت مدعی علیه خواهد شد. علاوه بر آن، در محاکم کیفری دلیلی قوت و اعتبار دارد که متهم نتواند صحت آن را انکار کند. در این صورت نیاز به اقرار متهم نیست.

حال، اگر متهم در دادرسی به اتهام کتمان حقیقت (یا گفتار کذب) به کیفر تازیانه محکوم گردید، آیا این محکومیت سزای عمل (ترک واجب) او است یا الزام به تکلیفی که ترک کرده است؟ تفاوت مجازات و شکنجه (به معنی خاص) در اینجا نهفته است. به همین دلیل متهم حق دارد در برابر سؤالی که از او می‌کند سکوت اختیار کند. همچنانکه اشاره کردیم این سکوت در نظامهای دادرسی مبتنی بر دلایل قانونی برای کسانی که قراین و شواهد ضعیف بر وجود امری در دست دارند سخت‌گیرانه است. زیرا، همواره در تلاش هستند که ادله مذکور را با اقرار یا اعتراف و به طور کلی اظهارات متهم تقویت کنند و از آن یک دلیل کامل بسازند.^۴ بر مبنای همین ادله ضعیف، اغلب شکنجه‌گران بر محق بودن خود اصرار و بر شکستن سکوت متهم بیش از پیش مداومت می‌ورزند.

در فرض سوم، این سخن که حفظ نظام حکومتی در گرو دانستن یک سلسله حقایق ناشناخته است شگفت‌آور است. در گزارف بودن این ادعا همین سؤال بس که یک نظام حکومتی تا چه پایه از ضعف و تزلزل باید تنزل کرده باشد تا اسرار و

۴. به طور کلی قوانین کشور ما سکوت متهم را در بازپرسی قریبه بر ارتکاب جرم محسوب نمی‌کند. ماده ۱۲۵ آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «... چنانچه متهم از دادن پاسخ امتناع نماید امتناع او در صورت مجلس قید می‌شود». حکم مشابهی نیز در ماده ۲۴۹ قانون مذکور به این شرح آمده است: «حاکم صلح سؤالاتی را که برای رفع اختلاف مسأله لازم است از طرفین و شهود آنان خواهد کرد در صورتی که متهم جواب سؤالات را ندهد محکمه صلح بدون اینکه متهم را به دادن جواب مجبور کند شروع به رسیدگی دلائل می‌نماید و دلائل طرفی را به طرف دیگر اظهار داشته جواب می‌خواهد.»

اطلاعات یک متهّم بتواند به حفظ آن کمک کند. همچنانکه بیشتر توضیح دادیم پذیرفتن این دیدگاه چون بر فرض دوگانگی مصالح فرد و نظام سیاسی استوار است خالی از اشکال نیست. زیرا، در عمل هر جا مصلحت حکومت که همه گونه قابل تفسیر است اقتضا کند حاضر است فرد را فدا کند.^۵ غافل از آنکه هر چیز که مفید و راهگشا بود ضرورتاً نیکو و موافق اخلاق نیست. در فلسفه اخلاق کانت هر فرد انسانی ذاتاً شایسته احترام است. هرگز نباید از انسان به نشانه وسیله رسیدن به غایت و غرض دیگری بهره برداری کرد.^۶ زیرا، شخصیت ذاتی او ضامن چنین توهین ناروایی است.

علاوه بر آن، امروزه قول به دوگانگی مصالح حکومت و فرد و ترجیح یکی بر دیگری از موضوعاتی است که با این تعبیر در عرصه اندیشه حقوقی دیگر قابل دفاع نیست و یا دست کم نمی توان به بهانه حفظ نظام حکومتی بعض قواعد ناظر به حقوق و آزادیهای فردی را نادیده گرفت. قاعده منع شکنجه در روزگار ما قاعده ای است عام و در هر زمان و در هر وضعی اطلاق دارد. دلایلی نظیر امنیت داخلی، تهاجم خارجی، مقابله با تروریسم و به طور کلی حفظ مصالح نظام حکومتی به هیچ وجه به کارگیری شکنجه و به درجاتی ملایمتر از آن رفتارهای خشن و موهن را مجاز نمی سازد. از این رو، حتی اگر تأثیر شکنجه در موردی ثابت و منفعتی از آن حاصل شده باشد، پذیرفتن آن هیچ گاه از قبح این عمل نمی کاهد. زیرا، هیچ چیز نکوهیده تر از آن نیست که انسان بی گناهی در معرض آزردهی جسمی و روحی ناموجه و توجیه ناپذیر قرار گیرد. مگر آنکه فرض گناهکاری او حسب ادله و قراین

۵. شهید دکتر بهشتی به هنگام تصویب اصل سی و هشتم قانون اساسی در جلسه مجلس خبرگان در پاسخ به این طرز تفکر می گوید: «... توجه فرمایید که مسأله راه چیزی باز شدن است. به محض این که این راه باز شد و خواستند کسی را که متهم به بزرگترین جرمها باشد، یک سیلی به او بزنند مطمئن باشید به داغ کردن همه افراد منتهی می شود. پس این راه را باید بست. یعنی اگر حتی ده نفر از افراد سرشناس ربوده شوند، این راه باز نشود جامعه سالمتر است.» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد ۱، ص ۷۷۸).

۶. ایمانوئل کانت، بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق [گفتاری در حکمت کردار]، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۷۴.

قوی در ضمن یک دادرسی عادلانه ثابت شده باشد که در این صورت فقط سزاوار کیفری است که پیش از ارتکاب جرم برای این اعمال مقرر شده است.

اصولاً، حفظ نظام حکومتی هنگامی ارزش دارد که این حق در جهت تحدید یا سلب حقوق و آزادیهای مشروع مردم به کار بسته نشود. در روزگار ما، اعتبار حکومتها با حفظ و دفاع از حقوق افراد که نمود بارز آزادمنشی و دادگری هر حکومتی محسوب می شود به دست می آید. مفسده شکنجه امروز به حدی است که گاه شأن و اعتبار حکومت را که همچون گوهری گرانبها والاترین دستاوردی است که یک نظام سیاسی می تواند به داشتن آن به خود ببالد، به خطر می اندازد.

بنابراین، حفظ نظام حکومتی بیش از همه با بسط فضیلت عدالت که خصلت بارز هر حکومت مبتنی بر ارزشها است تأمین می شود. حکومتهایی که مدعی اجرای عدالت اند باید شکنجه را به هر نحو ممنوع اعلام کنند. زیرا، استفاده از شکنجه با یکی از اصول بنیادی عدالت کیفری که به موجب آن مجازات فقط پس از اثبات شرعی و قانونی جرم مجاز است در تعارض خواهد بود. شکنجه مفهوم عدالت را مخدوش و در نتیجه اعتماد مردم را نسبت به حکومت سلب می نماید.

آیا برای حکومت مصلحتی برتر از پایبندی به اصولی که ضامن حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی است وجود دارد؟ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نکته آخر که بیش از همه به نظر مهم می رسد، نتیجه یا حاصل کار شکنجه است. اگر با تمام سختگیری ها و محرومیتها، اطلاعات یا اظهارات و یا اقرار متهم با واقع منطبق نبود و یا قراین و شواهد را منتفی ساخت تکلیف چیست؟ آیا باز هم می توان ادعا نمود که شکنجه روش اطمینان بخشی است؟ از این رو، حتی در مفید بودن این روش می باید ابراز تردید کرد. به ویژه در عمل ثابت شده است که متهمان زیر فشارهای ممتد روانی گرفتار پندارهایی می شوند که حقیقت را کاملاً واژگونه می سازد و یا برای رهایی از درد و رنج و مصایب شکنجه به هر آنچه از آنان خواسته می شود گردن می نهند. غرض آنکه دیگر هر چه بخواهند می گویند، نه هر چه کرده اند و هر آنچه می دانند.



پیشگیری از شکنجه

با آن که قانون اساسی و مجموعه های قوانین داخلی اغلب کشورها صریحاً یا ضمناً به کارگیری شکنجه را منع می کنند و هتک حرمت و حیثیت کسانی را که به حکم قانون دستگیر، بازداشت یا زندانی می شوند روا نمی دارند، شکنجه و رفتارهای خشن و موهن امری شایع در بیشتر کشورها است. دلیل آن را شاید بتوان اغلب نقض تعهداتی که حکومتها به موجب قانون در پیشگیری از شکنجه پذیرفته اند، از جمله تحقیق درباره سوء استفاده از قدرت و اختیارات مأموران و تعقیب و مجازات آنها دانست. در سندی که با عنوان **ملاحظات کلی** درباره ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی^۶ در ژوئیه ۱۹۸۲ به تأیید کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد رسیده، کمیته مذکور در خصوص اجرای این ماده متذکر شده است که دولتها نباید تنها به جرم شناختن شکنجه در قوانین خود اکتفا کنند، زیرا با وجود منع مصرح و قانونی آن، این شیوه با نادیده گرفتن مقررات کیفری همچنان رواج دارد، بلکه برای مقابله مؤثر با اعمال شکنجه، دولتها باید علاوه بر آن، مجموعه تدابیر پیشگیرنده ای را پیش بینی کنند که حداقل شامل اقدامات ذیل گردد:

شکایت هایی که از بدرفتاری^۷ با بازداشت شدگان می رسد باید موضوع تحقیق جامع مقامات صالح قرار گیرد. کسانی که مقصر شناخته شده اند مسؤول اند و

۷. ماده ۷ این میثاق مقرر می دارد: «هیچکس را نمی توان مورد شکنجه و آزار یا رفتارهای خشن، غیرانسانی یا موهن قرار داد.» میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. دولت ایران در آبان ۱۳۵۱ این میثاق را به تصویب مجلس شورا و در اردیبهشت ۱۳۵۴ به تصویب مجلس سنا رساند.

۸. بدرفتاری که شامل رفتارهای خشن، غیرانسانی یا موهن می شود به گونه ای تفسیر شده است که امکان گسترده حمایت در برابر تعدیات چه جسمانی یا روانی را فراهم کند، از جمله نگهداری شخص بازداشتی یا زندانی در وضعی که او را موقتاً یا دائماً از حواس طبیعی نظیر دیدن یا شنیدن یا هشیاری نسبت به زمان و مکان محروم کند.

قربانیان مورد گمان باید بتوانند از طرق مؤثر دادخواهی و از جمله درخواست ضرر و زیان نمایند. در بین تضمین‌هایی که نظارت مؤثری را ممکن خواهد کرد از مقررات منع بازداشت پنهانی، اعطای حق دیدار با بازداشت‌شدگان به اشخاصی چون پزشکان، وکلای دعاوی و اعضای خانواده آنها بدون آنکه ضرورت تحقیق را منتفی سازد می‌توان نام برد. مقرراتی که به موجب آن زندانیان باید در بازداشتگاه‌های رسماً شناخته شده نگهداری شوند و نام و بازداشتگاه‌های آنها در دفتری متمرکز ثبت و در دسترس اشخاص ذی نفع نظیر اعضای خانواده قرار گیرد و همچنین مقرراتی که اقرار با شهادت زیر شکنجه یا توأم با رفتارهای مغایر در ماده ۷ را در دادگاه فاقد ارزش و اعتبار اعلام کند و نیز اقداماتی که در زمینه یادگیری و آموزش مسؤولان اجرای قانون اتخاذ می‌گردد تا به این گونه رفتارها متوسل نشوند در زمره تضمین‌های مذکور محسوب می‌شوند.

علاوه بر دستورالعمل مذکور که کاملاً جنبه ارشادی دارد، تضمین‌های دیگری را می‌توان برشمرد که از مطالعه اسناد بین‌المللی مربوط به حقوق بشر برمی‌آید. مجموع آنها تدابیر مؤثر و ابزار بازدارنده‌ای را تشکیل می‌دهد که هر دولتی برای پیشگیری از شکنجه می‌تواند بپذیرد. این تضمین‌ها به دولت‌ها کمک خواهد کرد تا از عهده تکالیفی که به موجب اعلامیه سازمان ملل یا کنوانسیون منع شکنجه^۹ تقبل کرده‌اند برآیند. برطبق ماده ۴ اعلامیه مذکور: «همه دولت‌ها، مطابق مقررات این اعلامیه اقدامات مؤثر برای جلوگیری از این که شکنجه و دیگر مشقات یا رفتارهای خشن، غیرانسانی یا موهن در محاکم خود به کار نرود اتخاذ

۹. اعلامیه سازمان ملل متحد درباره حمایت از همه اشخاص در برابر شکنجه و دیگر مشقات یا رفتارهای خشن، غیرانسانی یا موهن (مصوب ۹ دسامبر ۱۹۷۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، قطعنامه XXX ۳۴۵۲).

۱۰. کنوانسیون منع شکنجه و دیگر مشقات یا رفتارهای خشن، غیرانسانی موهن ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴، ماده ۲.

می‌کنند.» به طور کلی، این تضمین‌ها هم برای حمایت از بازداشت‌شدگان و هم مأموران انتظامی به ویژه مأمورانی که زیر فشار مقامات مافوق ناگزیرند به این شیوه‌های ظالمانه متوسل شوند پیش‌بینی شده است.

۱. محکومیت رسمی شکنجه

دولتمردان، سران حکومت و مقامات ارشد نیروهای مختلف انتظامی و امنیتی باید بدون هیچ ابهامی رسماً اعلام کنند که در هیچ موقعیتی اجازه نخواهند داد که بازداشت‌شدگان قربانی بدرفتاری و خشونت مأموران تحت امر آنها شوند. در بسیاری از کشورها، مأموران انتظامی و امنیتی خود را مافوق قانون می‌دانند و معتقدند که به هیچ‌کس جز مقام مافوق نباید حساب پس بدهند. از این رو، تأثیر دستورهای مقام مافوق را هنگامی که به صراحت مأموران را مکلف به رعایت حقوق بازداشت‌شدگان و به طور کلی احترام به حقوق دیگران می‌کند نباید دست کم گرفت.

۲. محدودیت مدت اخفاء

تقریباً در اغلب موارد قربانیان شکنجه چه به قصد بازجویی و چه برای زدودن آثار احتمالی شکنجه پنهان نگهداری می‌شوند و از حق ملاقات محروم‌اند. تضمین مؤثر برای همه بازداشت‌شدگان که بتوانند سریعاً و مرتباً با وکیل یا پزشک و خانواده خود تماس بگیرند و در اسرع وقت در دادگاه حاضر شوند خطر بدرفتاری را تا اندازه‌ای کاهش خواهد داد، به ویژه در ساعات و روزهای نخست دستگیری و بازداشت. زیرا، در چنین زمانی است که خطر شکنجه افزایش می‌یابد. بنابراین، حضور به موقع و بدون تأخیر در دادگاه به قاضی اجازه خواهد داد تا در مورد صحت و ضرورت بازداشت و همچنین شیوه برخورد با بازداشت‌شده اظهار نظر نماید. پرسشهای زیر به ما اجازه خواهد داد تا عزم نظام حکومتی مبنی بر فراهم نمودن تضمین‌های مؤثر علیه اقدام نامشروع بازداشت پنهانی را بسنجیم:

نخست، آیا دادگاهها این اختیار را برطبق موازین قانونی دارند هر بار که بازداشت شده سریعاً برای رسیدگی به مرجع قضایی معرفی نگردید، درباره قانونی بودن بازداشت او تصمیم بگیرند؟

دوم، آیا مقاماتی که به بازداشت اشخاص مبادرت کرده اند به وکلای آنها اجازه ملاقات در اسرع وقت و به طور مرتب را خواهند داد؟ آیا اعضای خانواده آنها می توانند در زمان و فواصل متعارف با آنها دیدار کنند؟

سوم، آیا ممکن است پزشک معتمد خانواده براساس دلائل موجه از بازداشت شده عیادت کند؟

۳. منع شکنجه به موجب قوانین ملی

اعلامیه سازمان ملل متحد (ماده ۷) و پس از آن کنوانسیون منع شکنجه (ماده ۴) از دولتها خواسته است که افعال شکنجه را به هر نحو در حقوق داخلی جرم قلمداد کنند. قانون جزا باید شکنجه را جرم بشناسد و ضمانت اجرای مناسبی برای این قبیل افعال وضع کند. شکنجه در مناسبات میان دولتها جرم بین المللی شناخته شده است. از این رو، تعقیب و مجازات آن نباید مشمول مرور زمان گردد. قانون باید دولتها را ملزم به درخواست استرداد مأموران خود که به جرم شکنجه متهم اند و برای فرار از تعقیب به کشورهای بیگانه پناهنده شده اند نماید و یا مأموران تبعه خارجی را که به ارتکاب شکنجه متهم اند و در خاک آن کشور به سر می برند تعقیب و یا به دولت متقاضی مسترد کند. در بعضی از نظامهای حقوقی، اشخاص به موجب قانون اجازه دارند علیه مأموران دولت که به اتهام شکنجه از تعقیب آنها در کشور متبوع خود امتناع شده است در دادگاه محل سکونت متهم در خاک کشور دیگر اقامه دعوی کنند.

۴. بازدید منظم از بازداشتگاهها

بازداشتگاهها و مراکز نگهداری متهمان باید به طور مرتب و منظم از طرف

اشخاص مستقل از مقامات زندان بازرسی شود. این اشخاص ممکن است منصوب سازمانهای ملی مستقل یا نماینده سازمانهای بین‌المللی باشد. اشخاص مذکور باید بتوانند دور از نظارت کارگزاران زندان با بازداشت‌شدگان دیدار و گفتگو کنند. مراقبت بر اجرای دقیق مقررات ناظر بر بازداشت و نیز بازجویی در بند شدگان حمایت از آنان را در برابر شکنجه و هرگونه بدرفتاری تقویت خواهد کرد.

قوای عمومی باید یقین حاصل کند که تمام شکایتها و اطلاعات درباره شکنجه بدون جانبداری رسیدگی و پیگیری خواهد شد. تحقیق در این خصوص و نتایج آن باید به اطلاع عموم برسد. شاکیان و شهود در این قضایا باید از حمایت عمومی در برابر هرگونه تهدید و فشار برخوردار گردند.

۵. ابلاغ حقوق بازداشت‌شدگان

به هنگام دستگیری یا زندانی شدن یا اندک‌زمانی پس از آن، بازداشت‌شدگان حق دارند از دلایل دستگیری یا بازداشت خود و نیز محل بازداشتگاه و تشکیلاتی که آنان را بازداشت کرده است مطلع شوند. همچنین، باید به طور شفاهی یا کتبی و به زبانی که قادر به فهم آن هستند به آنها توضیح داده شود چگونه از حقوقی که قانون برای آنها شناخته بهره‌مند گردند، از آن جمله حق شکایت مبنی بر بدرفتاری با آنها. شناسایی بازجویان، نگهبانان و مقامات بازداشتگاهها مانع از آن خواهد شد که با چهره‌ای گمنام بتوانند از موقعیت خود سوءاستفاده کنند.

۶. تفکیک وظایف بازداشت‌کنندگان و بازجویان

اغلب بازداشت‌شدگانی که شکنجه دیده‌اند در همان بخشی نگهداری می‌شوند که بازجویی شده‌اند. جداسازی تشکیلاتی این دو وظیفه مهم، امنیت نسبتاً بیشتری برای بازداشت‌شدگان فراهم می‌کند، ضمن آنکه به واحدهایی که در بازجویی مداخله ندارند اجازه خواهد داد که نسبت به صحت کار خود اطمینان

بیشتری پیدا کنند.

۷. بی ارزش و اعتبار شناختن اظهارات زیر شکنجه

مقامات عمومی باید ضمن مردود دانستن اقرار و اطلاعاتی که به زور و عنف از بازداشت شدگان گرفته شده است، دقت نمایند که چنین اقرار و اطلاعاتی به عنوان ادله اثبات دعوی مستند حکم در دادرسی قرار نگیرد.

۸. آموزش مجریان قانون

تمام مأموران اجرای قانون (ارتشیان، پلیس و زندانبانان) باید درباره قواعد نورنبرگ ناظر بر مسؤولیت فردی مأموران دولت در تمام سطوح و نیز منع شکنجه حسب اعلامیه جهانی و اعلامیه اسلامی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز درباره اصول مندرج در مجموعه قواعد رفتاری و مجموعه قواعد حداقل و اعلامیه سازمان ملل بر ضد شکنجه و معاهدات بین المللی دیگر و همچنین مقررات قوانین و آیین نامه های داخلی منع کننده شکنجه آموزش ببینند. این اسناد باید در نهایت به زبان محلی ترجمه شده و در تمام واحدهای اداره های کل و اداره های تابع که در مرحله دستگیری، تحقیقات مقدماتی و بازداشت مداخله می کنند و نیز تشکیلات عدالت کیفری توزیع شود. منع مطلق شکنجه و رفتارهای خشن و موهن که برطبق قوانین ملی جرم قلمداد شده است باید در تمام بازداشتگاهها در معرض دید عموم نصب شود.

۹. جبران خسارت

قربانیان شکنجه و اشخاص تحت تکفل آنها حق جبران خسارت و مطالبه غرامت از اشخاص و در نهایت دستگاههای دولتی ناظر را خواهند داشت. کشورهای مخالف شکنجه باید نه تنها حق مطالبه غرامت را که یک حق مالی است در نظام حقوقی خود منظور کنند، بلکه حق اعاده وضع پیشین را که عمدتاً شامل

حق برخورداری از درمان پزشکی، دارویی و به ویژه بازیافتن موقعیت اجتماعی است از جمله حقوق زیان دیدگان از شکنجه محسوب دارند.

۱۰. الحاق به معاهدات و تصویب اسناد بین‌المللی

از تأثیر پیشگیرنده الحاق دولتها به معاهدات بین‌المللی و تصویب اسنادی که تعهدی برای آنها ایجاد می‌کند نباید غافل بود. کنوانسیون منع شکنجه ۱۹۸۴ با پیش‌بینی یک سلسله تدابیر به ویژه ایجاد کمیته‌ای خاص که وظیفه تحقیق و بررسی اخبار و اطلاعات واصل در مورد شکنجه را دارد (ماده ۱۷) دامنه نظارت را بر نحوه ایفای تعهدات دولتها گسترانیده است. **میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی** ۱۹۶۶ خصوصاً پروتکل اختیاری آن که به کمیته حقوق بشر اجازه رسیدگی به شکایتهای افراد را داده است به همین منظور تصویب شده است تا دولتها به حفظ و احترام حقوق اتباع خود بیشتر ملتزم گردند.

علاوه بر آن، پذیرفتن قطعنامه‌های سازمان ملل متحد شامل قواعد راهبردی نظیر **نظامنامه رفتاری برای مسؤولان اجرای قانون** (۱۷ دسامبر ۱۹۷۹) و نیز **مجموعه قواعد حداقل برای رفتار با بازداشت‌شدگان** (مصوب ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۷ شورای اقتصادی و اجتماعی) به دولتها کمک خواهد کرد تا محدوده وظایف کارگزاران را اعم از مأموران اداری و انتظامی و به طور کلی همه کسانی که در دستگیری، بازداشت و مراقبت از بازداشت‌شدگان مشارکت دارند تعیین کنند. عزم دولتها برای مقابله با شکنجه تا حدودی بسیار بستگی به میزان تعهد آنها به قواعد مندرج در اسناد مذکور دارد.